

امر ارشادی و مولوی در اصول شیعه

علی اکبر فرحزادی

دانشکده علوم قضایی

چکیده:

اقسام حکم و تقسیمات واجب از مباحث اصولی شناخته شده‌ای است که از دیرباز مورد توجه دانشمندان علم اصول قرار داشته است. با این حال تقسیم امر به ارشادی و مولوی از مسائلی است که مدت زیادی از راهیابی آن به علم اصول فقه شیعه نمی‌گذرد. در میان اهل تسنن نیز، به دلایلی که در این مقاله بیان شده، اساساً بحث از امر ارشادی و مولوی مطرح نشده است. بازشناسی امر ارشادی از امر مولوی از آن جهت اهمیت دارد که امر مولوی جنبه انشائی داشته و اقتضای اطاعت مستقل می‌کند، در حالی که امر ارشادی ماهیتاً جنبه اخباری دارد و از مصلحت فعل مورد ارشاد گزارش می‌دهد و در نتیجه امثال یا معصیت آن، ثواب یا عقابی جداگانه ندارد. در مورد ملاک امر ارشادی و مولوی میان اندیشمندان اتفاق نظر به چشم نمی‌خورد. مقاله حاضر دیدگاههای مختلف در این زمینه را طرح و ارزیابی نموده، برای ارائه راه حلی قابل قبول تلاش می‌کند و به مباحثی از علم اصول که امر ارشادی و مولوی در آن مورد توجه واقع شده، اشاره می‌نماید.

کلید واژه‌ها: امر ارشادی، امر مولوی، حسن و قبح عقلی، اطاعت، معصیت. علم اصول خصوصاً در سده اخیر در میان دانشمندان شیعه به حق مورد توجه بسیار واقع شده و شاهکارهایی از عمق و ظرافت اندیشه بشری در آن خلق شده است. دانشمندان علم اصول در بسیاری از موضوعات این علم دقت نظر و موشکافی را به غایت رسانده و درباره جزئی‌ترین مطالب، به اندک مناسبت، بحثی مفصل ترتیب

داده‌اند و کار استطراد را بدانجا رسانده‌اند که فهم ارتباط برخی از موضوعاتی که اینک در این علم مطرح می‌شود با مسائل اصول فقه و فقه به تأمل فوق‌العاده نیاز دارد، و چه بسا مسائلی که ابواب و فصولی از کتب اصولی را به خود اختصاص می‌دهد ولی ثمره عملی چندانی در استنباط احکام فقهی بر آن مترتب نیست و همچنانکه معروف است در مواردی دانش‌پژوهان را به ظهور ثمره در نذر ارجاع می‌دهند.

با این همه، پاره‌ای از موضوعات آنچنانکه باید مورد توجه ایشان واقع نشده است. از جمله این مباحث که جایگاه لازم را در تألیفات اصولی نیافته موضوع «امر ارشادی و مولوی» است. تقریباً در هیچ کتاب اصولی این بحث به صورت منقح و سامان یافته مطرح نشده است و صرفاً در برخی موارد بدان اشاره‌ای رفته، گویا مسئله آنقدر واضح فرض شده که نیاز به هیچ گونه توضیحی نبوده است؛ در حالی که از عناوین مشابه این موضوع بسیار گفتگو شده است، مثل بحثهای واجب مطلق و مشروط، واجب معلق و منجز، واجب موسع و مضیق، واجب اصلی و تبعی، واجب نفسی و غیره، واجب تعبدی و توصلی که اغلب در مباحث مربوط به تقسیمات واجب مطرح می‌شود و یا موضوعاتی نظیر حکم واقعی و ظاهری، حکم اولی و ثانوی، حکم وضعی و تکلیفی، حکم امضائی و تأسیسی و... که بطور مستقل یا به مناسبت، مورد بحث واقع شده است. بطور طبیعی انتظاری که از یک مقاله تحقیقی در مورد یکی از موضوعات علم اصول وجود دارد این است که سیر تاریخی آن موضوع را بررسی کند، آراء متقدمان و متأخران را مورد مقایسه قرار دهد و آخرین نظریات اصول جدید را در آن خصوص ارائه نماید، اما همچنانکه اشاره شد مسأله «امر ارشادی و مولوی» از مباحث رسمی علم اصول نبوده و تقریباً هیچگونه بحث مدونی در مورد آن انجام نشده است. به عبارت صحیح‌تر می‌توان این مسأله را از مسائل مستحدث اصولی نامید که چندان هم مورد اقبال دانشمندان واقع نشده است.

بنا به ملاحظات فوق، نوشته حاضر به پاسخ سؤالاتی که در زمینه امر ارشادی و مولوی به ذهن می‌رسد خواهد پرداخت و نقل اقوال و مقایسه و تطبیق بین نظریات، جز در موارد خاص، از باب سالبه به انتفاء موضوع در آن محلی نخواهد داشت.

۱. سابقه بحث از امر ارشادی و مولوی در میان اصولیون شیعه:

بررسی تألیفات اصولی و کلامی دانشمندان شیعی نشان می‌دهد که در میان متقدمین، متوسطین و متأخرین حتی نامی از امر مولوی و ارشادی وجود نداشته است. در این باره می‌توان به آثاری چون رساله اصولی شیخ مفید (مندرج در کتاب کنزالفوائد علامه کراچکی)، الذریعه سید مرتضی علم الهدی، عده الاصول شیخ طوسی، معارج الاصول محقق حلی، مبادی الوصول الی علم الاصول علامه حلی، طرق استنباط الاحکام شیخ عبدالعالی کرکی، معالم‌الدین شیخ حسن (فرزند شهید ثانی) و قوانین الاصول میرزای قمی اشاره کرد که بر حسب تتبع این جانب هیچ‌گونه سابقه‌ای از بحث امر ارشادی و مولوی در این تألیفات به چشم نمی‌خورد.

بنظر می‌رسد که در میان اصولیون، نخستین کسی که به این موضوع تفتن یافته و به مرز دقیق امر ارشادی و مولوی توجه نموده مرحوم علامه شیخ مرتضی انصاری (ره) باشد. البته وی نیز بابتی برای طرح این بحث نگشوده و تنها به مناسبتی بدان اشاره نموده است: آنجا که اخباریون برای اثبات وجوب احتیاط در شبهه حکمیة تحریمیه به روایاتی استدلال می‌کنند، از جمله اخبار دال بر وجوب توقف در امور مشتبه را طرح می‌کنند (قف عند الشبهة فان الوقوف عند الشبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة). شیخ انصاری در برابر ایشان پاسخ می‌دهد که امر به توقف در روایات مزبور امر ارشادی است و دلالتی بر وجوب احتیاط نداشته و از حیث استدلال ساقط است. شیخ در همانجا اوامر مذکور را به اوامری تشبیه می‌کند که پزشک در مقام درمان بیماران صادر می‌نماید. این تشبیه پس از وی به صورت ضرب‌المثل در میان دانشمندان و مؤلفان این فن تکرار می‌شود. در مباحث آتی کمی بیشتر در مورد ارشادی بودن امر به توقف و نیز دستورات پزشک مطالعه خواهیم کرد.

در تألیفات پس از شیخ انصاری نیز گرچه به مناسبت‌های چندی موضوع امر ارشادی و مولوی مورد اشاره واقع شده اما چنانکه باید به این تأسیس جدید اصولی توجه نشده است. در درس خارج نیز که بنای آن بر تعمق و استقصا و تفصیل استوار است عنایت لازم به بحث مذکور نشده است. این مدعا با مراجعه به تقریرات موجود از این درس قابل اثبات است.

در میان کتب اصولی جدید هم تنها در دو کتاب، امر ارشادی و مولوی تحت عنوان مستقل و جداگانه ذکر شده و البته مطالب طرح شده ذیل این عنوان بسیار ناچیز بوده و در حد شرح لفظ توقف نموده و به هیچ وجه کافی به نظر نمی رسد. این دو کتاب یکی کتاب اصطلاحات الاصول، تألیف آیه الله مشکینی است که به سبک فرهنگ اصطلاحات نگارش یافته و دیگری کتاب اصولی شهید سید محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول، معروف به حَلَقَات می باشد. در میان کتب فارسی هم تنها به کتاب مبادی فقه و اصول نوشته دکتر علیرضا فیض می توان اشاره کرد که ظاهراً با عنایت به کتاب اول از دو کتاب مذکور تألیف یافته است.

نتیجه اینکه در حد اطلاع نگارنده تا کنون هیچ تحقیق جامعی که بتواند پاسخگویی همه سوالات در زمینه امر ارشادی و مولوی باشد صورت نگرفته است. اینجانب نیز هرگز مدعی نیست که نوشته ای جامع و مانع در این خصوص فراهم نموده است، ولی در این مقاله می کوشد تا برای مهم ترین سؤالاتی که در مورد این مسأله وجود دارد پاسخهایی در خور یافته و راه مطالعات بعدی را تا حد امکان هموار کند.

۲. امر ارشادی و مولوی در میان اهل تسنن:

با مراجعه به آثار اصولی عامه مشاهده می شود که در هیچ یک از تألیفات ایشان، حتی متقدمان یا متأخران حتی نامی هم از امر ارشادی و مولوی در میان نیست و در این جهت فرقی بین آثار متقدمین و متأخرین آنها وجود ندارد. برای مثال کتابهای مستصفی تألیف امام محمد غزالی، متن چاپ شده همراه آن تحت عنوان فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت، المحصول فی علم الاصول نوشته امام فخر رازی، اصول سرخسی، الاحکام فی اصول الاحکام آمدی را می توان ذکر کرد.

به نظر می رسد علت عدم ورود بحث امر ارشادی و مولوی به کتب عامه یکی از مبانی کلامی اهل تسنن باشد، با این توضیح که: بیشتر اهل تسنن (که عمده آثار موجود عامه مربوط به آنهاست) از نظر کلامی جزو گروه اشاعره می باشند. یکی از مسائل اختلافی بین اشاعره و عدلیه (امامیه و معتزله) موضوع حسن و قبح عقلی است. به اعتقادی اشاعره، افعال، صرف نظر از دستورات شارع، دارای حسن و قبح نیستند؛ به

عبارت دیگر حسن قبح را امری ذاتی و عقلی (که عقل قادر به ادراک آن باشد) نمی‌دانند بلکه به شرعی بودن حسن و قبح معتقدند و می‌گویند قبل از تعلق امر و نهی شارع به افعال، نه تنها عقل نمی‌تواند خوبی و بدی آنها را ادراک کند بلکه اساساً خوبی و بدی بی وجود ندارد (البته این اختلاف در مورد احکام عقل عملی است و گرنه اشاعره هم در حوزه عقل نظری برای عقل نقش فعال قائل‌اند و ادراکات عقل نظری را معتبر می‌دانند). به دیگر سخن به اعتقاد اشاعره امر و نهی شارع خالق حسن و قبح بوده و حسن و قبح افعال تابع امر و نهی شارع می‌باشد. در برابر ایشان عدلیه (امامیه و معتزله) معتقدند که حسن و قبح افعال ذاتی و عقلی است و امر و نهی شارع تابع حسن و قبح است و به تعبیر معروف، احکام الهی تابع مصالح واقعی و ملاکات نفس‌الامری می‌باشند.

با توجه به مبنای فوق می‌توان دریافت که به چه دلیل بحث از امر ارشادی و مولوی در حوزه اصول اهل تسنن وارد نشده است. از نظر اصولی عامی همه دستورات شارع از نوع امر مولوی بوده و امر ارشادی در آن راه ندارد، زیرا امر ارشادی (با اختلافی که در مورد ملاک ارشادیت وجود دارد و در آینده از آن سخن خواهیم گفت) مربوط به مواردی است که عقل حکم مستقلی داشته باشد و حکم شارع در مورد آن وارد شده باشد.^۱ بنا بر این طبیعی است وقتی وجود حکم عقلی، قبل از امر و نهی شارع مورد انکار قرارگیرد (آن‌طور که مسلک اکثریت عامه یعنی اشاعره است)، صدور امر ارشادی از طرف شارع منتفی به انتفاء موضوع خواهد بود. در این دیدگاه تمام اوامر شرعی بدون هیچ سابقه و زمینه حکم عقلی متوجه مکلفین می‌شود و به عبارت دیگر همه آنها امر مولوی می‌باشد.

۳. تعریف امر ارشادی و مولوی:

بعد از مقدمات فوق اکنون وقت آن است که به تعریف امر ارشادی و مولوی پرداخته و نقطه نظراتی را که در این خصوص مطرح شده ارائه کنیم. این بخش در واقع مهم‌ترین سؤالی است که باید بدان پاسخ داده شود و ملاک ارشادیت و مولویت امر مشخص

۱. اینکه آیا صرفاً همین نکته ملاک ارشادی بودن است یا علاوه بر آن چیز دیگری هم در صدق امر ارشادی لازم است در مباحث بعدی روشن خواهد شد.

گردد.

در کتاب اصطلاحات الاصول (ص ۷۱) در تعریف امر مولوی آمده است: «هو البعث والطلب الحقیقی لمصلحة موجودة فی متعلقه غالباً بحيث يحکم العقل بترتب استحقاق المثوبة علی موافقته والعقوبة علی مخالفته مضافاً الی مصلحة الفعل المطلوب کغالب الاوامر فی الكتاب و السنة (مشکینی، اصطلاحات الاصول، ۱۷۱)».

مطابق این تعریف امر مولوی همان بعث حقیقی و طلب واقعی مولی از مکلف است و منشأ آن به عقیده عدلیه مصلحتی است که غالباً در متعلق امر نهفته است. مثلاً نماز و روزه به جهت داشتن ملاک و مصلحت لازم الاستیفاء متعلق امر مولوی قرار گرفته است. قید «غالباً» اشاره به مواردی از امر مولوی است که مصلحت در متعلق امر نیست بلکه مصلحت در بعث مولی و انبعاث عبد است، مثل اوامر امتحانی که منظور مولی از امر، تحقیق مأمور به نیست بلکه می خواهد میزان عبودیت مکلف را آزموده روحیه اطاعت را در وی تقویت کند، مانند دستوری که به حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش داده شد که حد اطاعت چنان امری مجرد انبعاث از امر است، لذا قبل از آنکه به عمل مأمور به اقدام کند گفته شد (لقد صدقت الرؤیا). بنا بر این در موارد امر امتحانی، گرچه امر صادر شده مولوی است، اما مصلحت در امر است نه در مأمور به.

در تعریف بالا وجود مصلحت در متعلق بعث و طلب ملاک امر مولوی قرار گرفته و بعنوان نتیجه امر مولوی آمده است: «... بحيث يحکم العقل...»، یعنی در مورد امر مولوی عقل حکم می کند که مکلف در صورت امتثال آن پاداش دارد و در صورت نافرمانی کیفر خواهد دید. اغلب فرمانهای شارع نیز از نوع امر مولوی می باشد، مثلاً وقتی مولی به نماز یا روزه فرمان می دهد و مکلف آن را امتثال می کند، دو نتیجه بر آن مترتب می شود: یکی تحقق هدف و مقصود مولی از آن فرمان که همان رسیدن مکلف به مصالح موجود در نماز و روزه است. و دیگری حکم عقل به اینکه در اثر امتثال آن دستور سزاوار پاداش است.

آیا اوامر مولوی مختص واجبات است یا مستحبات هم دارای امر مولوی هستند؟ اشکالی که بر تعریف فوق وارد است این است که حوزه اوامر مولوی را به واجبات محدود کرده است، زیرا در این تعریف ملاک مولویت، حکم عقل به استحقاق ثواب (در

صورت اطاعت و امتثال امر) و عقاب (در صورت معصیت و سرپیچی از امر مولی) قرار گرفته است. حال آنکه تردیدی در امکان تحقق امر مولوی نسبت به مستحبات وجود ندارد، بلکه می‌توان گفت اکثر اوامر مولوی خصوصاً آنچه در محیط عبادات و عبادیات وارد شده اوامر استحبابی است که گرچه اطاعت آنها موجب پاداش است ولی تخلف از آن کیفر ندارد.

در کتاب مذکور امر ارشادی هم این چنین تعریف شده است:

«هو البعث الصوری الذی لیس بطلب و امر حقیقۃً بل لیس بالدقة الاخباراً عن مصلحة الفعل و ارشاداً و هداية الى فعل ذی صلاح بحيث لا یترتب لدى العرف والعقلا الا الوصول الى مصلحة العمل المرشد اليه و علی مخالفته الا فوت تلك المصلحة» (همان، ۷۲).

بر طبق این تعریف امر ارشادی طلب و بعث واقعی نیست، بلکه فقط از نظر صورت ظاهر به شکل امر بیان شده است و گر نه امر حقیقی نیست بلکه امر مجازی است، زیرا حقیقت امر آن است که امر چیزی را از مأمور طلب کند حال آنکه چنین طلبی در امر ارشادی وجود ندارد.

آیا امر ارشادی جنبه انشاء دارد یا اخبار؟ بدون شک امر مولوی جنبه انشائی دارد زیرا همانطور که گذشت هدف آن بعث و تحریک مخاطب و طلب چیزی از اوست و به اصطلاح انشاء طلب به داعی جعل داعی است. پس طلب حقیقی که منحصر در امر مولوی است از باب انشاء است نه از باب حکایت و اخبار، ولی همانطور که از تعریف مذکور هم استفاده می‌شود امر ارشادی به انگیزه طلب چیزی از مخاطب استعمال نشده است بلکه فقط در صورت ظاهر امر است و در واقع جنبه اخبار از واقع دارد. واقعی که امر ارشادی از آن خبر می‌دهد وجود مصلحتی در متعلق امر ارشادی است. بدین جهت در تعریف مذکور آمده که دقت در مفاد امر ارشادی نشان می‌دهد که فقط برای حکایت و اخبار از مصلحت فعل مأمور به و راهنمایی به آن می‌باشد.

در تعریف مذکور پس از بیان ملاک امر ارشادی، بعنوان نتیجه آمده است: «... بحيث لا یترتب...» یعنی با توجه به صوری بودن طلب در امر ارشادی، از نظر عرفی و عقلی امتثال و معصیت امر ارشادی دارای ثواب و عقاب نیست (و اساساً کاربرد کلمه اطاعت و

معصیت در مورد آن خالی از تسامح نیست)، بلکه نتیجه امتثال آن بدست آوردن مصلحتی است که امر ارشادی از آن حکایت می‌کند و نتیجه مخالفت آن هم از دست دادن آن مصلحت است. مصلحتی که امر ارشادی از آن خبر می‌دهد ممکن است دنیوی (مربوط به مال یا جان) با اخروی (ثواب و عقاب) باشد نیز مصلحت و مفسده موجود در فعل «مرشد الیه» ممکن است جنبه مالی داشته باشد مثل آنکه بگوید: «در قراردادهای و معاملات خود سند کتبی تنظیم کنید»، که عدم تنظیم سند نه موجب عقاب است و نه موجب بطلان معامله، بلکه در مقام مرافعه و اثبات دعوی ممکن است موجب ورود خسارت مالی به ذی‌نفع شود. همچنین ممکن است مصلحت و مفسده فعل مرشد الیه مربوط به نفس و بدن و جان آدمی باشد، مثل آنکه پزشک به بیمارش دستور مصرف غذا یا دارویی خاص بدهد. در این مثال عدم رعایت دستور پزشک نتیجه‌اش عدم بهبودی بیمار یا تأخیر آن است.

گذشته از مصالح دنیوی «آنچه به مال یا جان آدمی مربوط می‌شود»، امر ارشادی ممکن است وجود مصلحت و مفسده اخروی را گزارش کند. مانند مثال معروف در بحث امر ارشادی آیه اطاعت (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...) است که گویا بعضی گمان کرده‌اند مثال منحصر امر ارشادی است. در این آیه دستور به اطاعت از خداوند داده شده است. از خداوند اطاعت کنید، یعنی او امر تفصیلی او را امتثال نمایید. پس در واقع امر به اطاعت، امر به همه واجبات شرعی نظیر نماز و روزه و امثال آن و نیز امر به مستحبات است. بنا بر این می‌توان گفت واجبات و مستحبات هر کدام دارای دو امر هستند: یکی امر مولوی که متعلق آن نماز و روزه و امثال آن است و دیگری امر ارشادی آیه مذکور که متعلق آن اطاعت اوامر مولوی است. اما وقتی کسی واجبی مثل نماز را انجام می‌دهد دو ثواب به او داده نمی‌شود، یکی به واسطه امتثال امر نماز (اقیموا الصلوة) و دیگری بواسطه امتثال امر اطاعت (اطیعوا الله). همچنین ترک نماز مخالفت با دو امر نیست و دو عقاب ندارد، بلکه امر دوم صرفاً ارشادی بوده و حکم و وجوب اطاعت و امتثال امر مولی را که یک حکم عقلی است گزارش می‌کند (ارشاد به حکم عقلی است) و مرشد الیه و محکمی این خبر مصلحت اخروی یعنی ثوابی است که از امتثال امر نماز عائد مکلف می‌شود. همچنین مفسده اخروی یعنی مجازاتی که نتیجه معصیت امر

نماز می‌باشد.^۱

آیا تعبیر به واجب ارشادی صحیح است؟

چنانکه گفته شد امر ارشادی فقط در ظاهر امر است و بهره‌ای از بعث و طلب حقیقی ندارد و به عبارت دیگر فاقد جنبه انشا است (هر چند بعضی گفته‌اند که امر ارشادی هم در طلب بکار رفته ولی مقصود از آن به نحو کنایه افاده این نکته است که فعل متعلق امر دارای مصلحتی است که به مخاطب برمی‌گردد، با این استدلال که لازمه مطلوب بودن فعل، به مصلحت بودن آن است، پس ذکر لازم و اراده ملزوم شده است.^۲ بنا بر این از امر ارشادی استفاده هیچ حکم تکلیفی ای نمی‌شود نه وجوب و استحباب. در نتیجه تعبیر به واجب ارشادی هم درست نخواهد بود و کاربرد آن مبتنی بر تسامح در تعبیر است.^۳

۴. ملاک تشخیص امر ارشادی و مولوی:

تعریفی که از امر ارشادی و مولوی گذشت گرچه بخشی از حقیقت را در این زمینه به همراه دارد، ولی مرز دقیق و قاطعی بین امر ارشادی و مولوی تعیین نمی‌کند، یعنی صرفاً با اعتماد به آن نمی‌توان موارد امر مولوی را از امر ارشادی باز شناخت. وجود مصلحت در متعلق امر و حقیقی بودن بعث و طلب، چیزی نیست که به تنهایی برای تشخیص امر مولوی از امر ارشادی کافی باشد. همچنین ترتب ثواب و عقاب یا عدم ترتب آن امری

۱. در صفحات بعد در این خصوص که چرا امر به اطاعت در این آیه شریفه نمی‌تواند مولوی باشد بحث خواهیم کرد.

۲. ولی این سخن به دلایل چندی ناصواب بنظر می‌رسد زیرا در این صورت تمام اوامر شرعی به یک اعتبار امر ارشادی خواهند بود.

۳. البته شیخ انصاری حکم ارشادی را در معنایی عام بکار برده که مطابق آن تعبیر به وجوب ارشادی صحیح است. وی در بحث مقدمه واجب (آنطور که در تقریرات مباحث الفاظ وی آمده) می‌گوید: «... و کذا لا ینبغی النزاع فی الوجوب الارشادی بمعنی ان العقل بعد ملاحظه وجوب ذی المقدمه، مع امتناع التوصل الیه بدون الاتیان بالمقدمه، کما هو اللزوم من معنی المقدمه، یقوم مقام الناصح الامین و یحکم بما یتوقف علیه الواجب الا ان ذلك منه اراءة الطريق للمصلحة مع کونه فی مقام بذل النصیح» (کلاتری، مطارح الانظار، ۸۰).

است که تنها پس از احراز مولوی یا ارشادی بودن امر می‌توان در باره آن قضاوت کرد. به عبارت بهتر ثواب و عقاب معلول مولوی بودن امر است، لذا باید با ملاکی دیگر به شناسایی امر مولوی و ارشادی پرداخت و همین اشکال (علاوه بر اشکالات دیگری که فوقاً بیان شد) در نارسایی تعریف مذکور کفایت می‌کند.

قبل از طرح بحث در مورد ملاک تشخیص امر ارشادی از امر مولوی تذکر این مطلب مفید به نظر می‌رسد که در میان اوامر شرعی وارد در کتاب و سنت، اغلب اوامر از نوع امر مولوی است یعنی شارع با توجه به مصالح و ملاکاتی واقعی و با اتکا به موضع مولویت خود، دستوراتی را در جهت مصالح بندگان صادر نموده است. در عمل نیز در تعیین موارد امر ارشادی و مولوی اختلاف چندانی میان دانشمندان بروز نکرده است. مع‌الوصف در موارد تعیین مولوی یا ارشادی بودن امر از نظر ثمره عملی اهمیت دارد و نیازمند به دقت فوق‌العاده‌ای است.

به هر حال درباره تعیین مرز دقیق بین امر مولوی و ارشادی احتمالات چندی وجود دارد:

احتمال اول: هر جا حکم شرعی در زمینه‌ای وارد شود که عقل صرف نظر از دستور شارع، خود در آن زمینه دارای برداشتی باشد، آن امر ارشادی در واقع ارشاد به همان حکم عقلی است.

اگر ملاک امر ارشادی این باشد تعداد اوامر ارشادی وارد در کتاب و سنت بسیار زیاد خواهد بود.

زیرا در موارد فراوانی عقل جهات حسن و قبح افعال را فی‌الجمله درک می‌کند، مثل حفظ ودیعه، ادای امانت، صداقت، پاکدامنی، احسان به مستمندان، شکر منعم، رازداری و ... لازمۀ این سخن آن است که اوامر شرعی وارد در این نمونه‌ها (ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها، ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی، اعدلوا هو اقرب للتقوی و ...) همه ارشادی باشد، بلکه همچنانکه گذشت می‌توان گفت: از آنجا که عقل به طور کلی حکم می‌کند که احکام شرعی، بنا بر مسلک عدلیه، تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامری‌اند، لذا حتی در مواردی که عقل قبل از ورود دستور شرعی مصلحت و مفاسد را تفصیلاً نمی‌داند، بعد از تعلق امر شارع، به برهان آئی، کشف از

وجود مصالح واقعیه می‌کند. بنا بر این هیچ موردی برای امر مولوی باقی نخواهد ماند و این تالی به قدری فاسد است که هیچکس بدان ملتزم نخواهد شد.^۱ حتی در مواردی مثل ادای امانت و مراعات صداقت و... نیز که قبل از ورود هر دستوری از طرف شارع، عقل حسن آن را دریافته شکی نیست که امر به ادای امانت یا رعایت صداقت و عدالت و... امر مولوی بوده و موافقت آن موجب پاداش و معصیت آن دارای مجاز است اخروی است.

احتمال دوم: هر گاه دستور شرعی در زمینه‌ای وارد شود که عقل استقلالاً در آن زمینه دارای حکم و دریافت است آن امر ارشادی خواهد بود. منظور از حکم استقلالی عقل این است که حتی در صورتی که امر شارع نباشد عقل به تنهایی تمام جهات حسن و قبح را در آن مورد می‌یابد و حکمی الزامی خواهد نمود (همان چیزی که از آن به مستقلات عقلیه یا احکام عقلی مستقل تعبیر می‌شود)، مثل حسن عدل و قبح ظلم که، صرف نظر از اینکه مصادیق عدل و ظلم چیست، تردیدی وجود ندارد که هر جا موضوع عدل محقق شود عقل استقلالاً به حسن آن حکم می‌کند و همین طور در مورد ظلم. بنا بر این در مورد عدل و ظلم (که شاید تنها مصداق بحث حسن و قبح ذاتی و عقلی باشد) اگر دستوری از طرف شارع وارد شود («ان الله یأمر بالعدل» و «اعدلوا هو اقرب للتقوی») باید آن را بر امر ارشادی حمل کرد، یعنی دستور شارع در این خصوص ارشاد به همان حکم عقلی است.

اشکالی که به نظر می‌رسد این است که امر ارشادی بنا بر آنچه گذشت ثواب و عقاب مستقل ندارد ولی آیا می‌توان کسی را که از دستور شارع سرپیچی کرده رعایت عدل نکند مستحق مجازات ندانست؟ مگر آنکه گفته شود ثواب و عقاب موجود در این مثال. بدلیل موافقت یا مخالفت همان حکم عقلی است و از امر ارشادی ناشی نشده است. با این حال نمی‌توان امر شرعی اعدلوا را صرفاً راهنما به آن حکم عقلی دانست.

۱. باید توجه داشت که بین این دو تعبیر که «امری ناشی از مصلحت موجود در فعل باشد» و «امری حاکی از مصلحت موجود در فعل باشد» تفاوت وجود دارد. تعبیر اول در مورد امر مولوی مصداق می‌یابد و تعبیر دوم زمینه اطلاق امر ارشادی را فراهم می‌کند.

آیا عقل می‌تواند امر مولوی داشته باشد؟

شاید در ابتدا طرح این سؤال بی‌مورد به نظر برسد زیرا از امر مولوی چنین فهمیده می‌شود که از طرف مولی خطاب به عبد صادر شده باشد. چنین امری اگر ناشی از مصلحت موجود در مأمور به باشد بر مخالفت و موافقت آن ثواب و عقاب مترتب می‌شود. اما در موردی که حاکم عقل است به سختی می‌توان پذیرفت که مخالفت حکم عقلی موجب مجازات اخروی شود و همین امر منشأ تردید در وجود امر مولوی عقلی شده است. اما اگر عقل را حجت درونی و رسول باطنی شارع بدانیم شکی نیست که عقل در مواردی احکام الزام‌آوری صادر می‌کند، مثل وجوب نظر در تعالیم انبیا، وجوب شکر منعم و لزوم رعایت عدل. در اینگونه موارد، جز آنچه جنبه طریقت دارد، مخالفت حکم عقل مستلزم عقاب اخروی است و اگر چنین نباشد باب احتجاج عبد در برابر شارع باز است. البته در مواردی مثل حکم عقل به وجوب نظر در ما جاء به النبی، این حکم صرفاً طریق به واقع است، لذا اگر کسی با آن مخالفت کرد و در نتیجه از دستورات شرعی سرپیچی کرد دو مجازات ندارد (یکی به دلیل تخلف از حکم عقل و دیگری بخاطر مخالفت حکم شرعی).

احتمال سوم: هر دستور شرعی که حمل آن بر مولوی بودن مستلزم لغو بودن آن باشد ناچار ارشادی خواهد بود (مظفر، ۲-۱/۲۳۷).

بنا بر این احتمال، تمام اوامر وارد در کتاب و سنت را باید بر امر مولوی حمل کرد، مگر آنکه مستلزم لغوی باشد، که در آن صورت باید آن را امر ارشادی دانست. به عنوان مثال امر به اطاعت در آیه شریفه «اطيعواالله...» به همین ملاک امر ارشادی است؛ زیرا امر مولوی اولاً باید به داعی جعل داعی در مکلف صادر شود، یعنی باید صلاحیت بعث و تحریک عبد را نسبت به انجام فعل مأمور به داشته باشد. ثانیاً باید بر موافقت و مخالفت آن، ثواب و عقاب مترتب باشد. حال آنکه امر به اطاعت، ثواب و عقاب جداگانه ندارد، زیرا چنانکه گفته شد امتثال امر نماز و روزه و... که مصداق اطاعت هستند در عین حال که امتثال امر اطاعت نیز می‌باشند ولی عبد مطیع ثواب متعددی به خاطر تعدد امتثال ندارد، همچنانکه در صورت معصیت تنها مجازات نافرمانی امر نماز و روزه و... را خواهد داشت، نه مجازات تخلف از امر اطاعت. از این گذشته، امر به

اطاعت صلاحیت باعثیت و ایجاد داعی در نفس مکلف نیز ندارد، زیرا وضع از دو حال خارج نیست: یا ملکف از امر به نماز و روزه و... مبنعت گردیده و در نفس او داعی و انگیزه فرمانبری پیدا شده و یا چنین بعث و تحریکی از اوامر اولی نماز و روزه و... ایجاد نشده است. در صورت اول، صدور امر مولوی دیگر لغو است زیرا مستلزم تحصیل حاصل است. و در صورت دوم نیز امر به اطاعت هم نخواهد توانست او را مبنعت کرده به انجام مأمور به وادار نماید. بنابر این صدور امر مولوی دیگر لغو است. نتیجه اینکه مولوی بودن امر اطاعت مستلزم لغویت است و صدور لغو از متکلم حکیم قبیح است.

پس باید امر به اطاعت را ارشادی بدانیم، به این بیان که: پس از صدور اوامر مولوی از طرف شارع، عقل به انسان حکم می‌کند که امثال آن اوامر قضاءً لحق المولویه لازم است و امر به اطاعت در واقع ما را به همین حکم قطعی عقلی ارشاد و راهنمایی می‌کند. در ارزیابی این احتمال باید گفت: درست است که اگر در جایی حمل امر وارد در لسان شارع بر مولویت، مستلزم لغو و بیهودگی باشد قطعاً باید آن را بر ارشاد حمل کرد، ولی تطبیق این کبری بر مثال یاد شده بی‌اشکال نیست زیرا برای خروج از لغویت کافی است که امر به اطاعت بر تأکید حمل شود و امر مولوی هم منحصر به موارد تأسیس تکلیف نیست. بنابر این در جایی که مکلف از روی کاهلی به مجرد اوامر نماز و روزه و... مبنعت نمی‌شود ولی اگر امر ثانوی ای باشد داعویت اوامر قبلی کامل شده مکلف نسبت به انجام عمل مأمور به اقدام می‌کند. در این موارد صدور امر مولوی به اطاعت لغو نیست و جنبه تأکید خواهد داشت. البته با این تحلیل هم ثواب و عقاب متعدد نخواهد شد، ولی صرف این نکته باعث حمل امر به اطاعت بر ارشاد نمی‌شود. نتیجه اینکه اگر امر اطاعت امر ارشادی است باید ملاک دیگری غیر از لزوم لغویت برای آن جستجو کرد.

احتمال چهارم: این احتمال نقاط قوت سه احتمال قبلی را در خود جمع کرده و چیزی نیز بر آن افزوده است، با این بیان که: ملاک ارشادی بودن امر آن است که اولاً امر شارع در موردی وارد شود که عقل در آن زمینه دارای حکم است. ثانیاً حمل آن امر بر مولویت مستلزم محال عقلی مانند دور یا تسلسل یا لغویت باشد (همو، ۲۳۸).

برای توضیح این ملاک توجه به این مطلب ضروری است که: احکام عقلی ای که نوعی ارتباط با حکم شرعی دارند به دو نوع تقسیم می‌شوند: (اعتمادی، ۴-۳/۴۸)

نوع اول حکم عقلی ای است که مربوط به مرحله قبل از تعلق حکم شرعی به فعل می‌باشد، مثل آنکه عقل وجود مصالح و مفاسد را در فعلی احراز کند، مثلاً عقل صرفنظر از امر شارع به حسن عدل، صداقت، ادای امانت، وفای به عهد و امثال آن پی می‌برد. یا آنکه عقل به طور کلی حکم می‌کند که احکام شارع تابع مصالح و مفاسد نفس الامری است یعنی هر جا مصلحت لازم الاستیفایی باشد یا مفسده لازم الاجتنابی (یا آنکه مصلحتی که تحصیل آن اولی و مفسده‌ای که اجتناب از آن اولی است در میان باشد) حکم شرعی‌یی هم در آن مورد تشریح خواهد شد. در اینگونه موارد حکم عقل ناظر به مرحله قبل از تشریح حکم شرعی است. نوع دوم حکم عقلی‌یی است که مربوط به مرحله بعد از تعلق حکم شرعی به فعل باشد. مثلاً پس از آنکه شارع بنا به مصالحی (خواه برای عقل معلوم بالتفصیل باشد یا معلوم بالاجمال و یا حتی مجهول باشد) حکم شرعی برای فعلی تشریح نمود، عقل حکم می‌کند که باید از فرمان مولی پیروی کرد (قضاء الحق المولویة والعبودیة) و اطاعت از آن دستور موجب پاداش خواهد بود، همچنانکه سرپیچی از آن از نظر عقل مجاز نیست موجب مجازات می‌باشد.

در این مواد همچنانکه مشهود است «اطاعت و معصیت و پاداش و کیفر» همه مربوط به مرحله بعد از تعلق حکم شرعی می‌باشند. بنابراین:

وجود مصالح و ملاکات واقعی ← حکم شرعی ← اطاعت و معصیت
جهات حسن و قبح و ثواب و عقاب

نتیجه: در مورد احکام عقلی از نوع اول چنانچه حکمی شرعی وارد شود باید آن را بر مولویت حمل کرد، زیرا حمل بر مولویت مستلزم هیچ محذور عقلی نیست. اما حکم شرعی وارد در زمینه نوع دوم از احکام عقلی فوق فقط باید بر ارشادی بودن حمل شود زیرا حمل بر مولویت مستلزم محال است و مستلزم محال خود محال است.

بنا بر این اوامر شرعی وارد در زمینه ادای امانت، رعایت عدالت، احسان و امثال آن همه اوامر مولوی است. زیرا درست است که عقل همین احکام را قبل از ورود حکم شرعی دارد ولی حکم عقل ناظر به مرحله ملاکات حکم شرعی است و لذا هیچ محال

عقلی ای از حمل اوامر مزبور بر مولویت لازم نمی‌آید. امر مولوی هم لغو نیست زیرا در مولویت همین اندازه کفایت می‌کند که اگر مکلف به حکم عقل منبعث نشد به امر شرعی منبعث شود. اما اوامر شرعی وارد در زمینه اطاعت و عصیان با هر چه مربوط به مرحله بعد از صدور حکم شرعی است، همه ارشادی است زیرا مستلزم محال عقلی مثل دور یا تسلسل است.

اینک با ذکر دو مثال (که حمل بر مولویت در یکی مستلزم تسلسل و در دیگری مستلزم دور است) مطلب را بیشتر توضیح می‌دهیم:

مثال اول: آیه اطاعت (اطیعوا الله واطیعوا الرسول و...) در این آیه امر به موضوعی تعلق گرفته که مورد حکم عقل است، زیرا وجوب اطاعت و پیروی از دستورات مولی بنا بر قول اصح مستفاد از عقل است. متعلق این امر، یعنی اطاعت، در مرحله بعد از حکم شرع است. زیرا تا شارع دستوراتی مقرر نکرده باشد اطاعت یا معصیت مصداق پیدا نمی‌کند. پس اطاعت کنید یعنی اوامر گزارادین نماز و روزه و حج و... را امتثال کنید. به همین دلیل است که امر به اطاعت نمی‌تواند امر مولوی باشد، زیرا معقول نیست که حکم شرعی بار دیگر مورد حکم شرعی قرار گیرد، چنین چیزی مستلزم تسلسل است. چون اگر حکم عقلی وجوب اطاعت برای ایجاد داعی در امتثال اوامر نماز و روزه و... کافی نباشد و مستلزم حکمی شرعی باشد (مثل امر اطیعوا) خود این حکم شرعی مولوی هم فرقی با امر نماز و روزه و... ندارد و برای آنکه مکلف داعی امتثال آن را پیدا کند باید امر مولوی دیگری (اطیعوا هذا الامر) این نقش را ایفا کند. و امر دوم اطاعت هم با امر اول فرقی ندارد و بدین ترتیب به بی‌نهایت امر اطیعوا نیاز است تا برای امتثال اوامر نماز و روزه و داعیبت ایجاد کند. و چون تسلسل باطل است ناچار باید گفت در ایجاد داعی امتثال همان اوامر مولوی و توجه مکلف به حکم عقلی وجوب اطاعت کافی است، در نتیجه: امر اطیعوا تنها اخبار و ارشاد به آن حکم عقلی است. امر ارشادی هم چنانکه گفته شد مفید و خوب یا استحباب نیست، گرچه ممکن است در زمینه وجوب یا استحباب وارد شود، بسته به اینکه مرشد الیه واجب باشد مثل نماز ظهر یا مستحب مثل نماز شب، زیرا به حکم عقل اطاعت امر و جویی واجب و اطاعت امر استحبابی مستحب است.

مثال دوم: «قف عند الشبهة فان الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة». همانطور که گفته شد ظاهراً نخستین بار مرحوم شیخ انصاری در فرائد در مباحث اصل براءت به تقسیم امر به ارشادی و مولوی اشاره کرده است. به طور خلاصه آنچه منتهی به این بحث شده بدین شرح است:

در باره اصل عملی جاری در شبهه حکمیة تحریمیه بین اصولیون و اخباریون اختلاف است. اصولیون قائل به جریان اصل براءت هستند و اخباریون به جریان احتیاط قائلند. اخباریون برای اثبات مدعای خود به ادله اربعه (کتاب و سنت و عقل و اجماع) تمسک کرده‌اند و در بین روایاتی که بدان استدلال می‌کنند روایاتی است که امر به توقف و احتیاط می‌کند و یکی از این روایات همان است که اینک موضوع بحث قرار داده‌ایم. شیخ در جواب می‌گوید: از این اخبار نمی‌توان وجوب احتیاط را برداشت کرد زیرا امر به توقف و احتیاط در این اخبار امر مولوی نیست بلکه امر ارشادی است. شیخ استدلال می‌کند که:

اولاً حمل این اوامر بر مولویت و استفاده وجوب توقف و احتیاط مستلزم تخصیص اکثر است، زیرا خود اخباریون هم در اغلب موارد شبهه (مانند شبهه موضوعیه، شبهه حکمیة وجوبیه و...) قائل به جریان احتیاط هستند.

ثانیاً حمل این اوامر بر مولویت مستلزم محال است. محالی که شیخ آن را تالی فاسد حمل امر مذکور (قف عند الشبهة...) بر مولویت قرار داده، گرچه خود بدان تصریح نکرده، «لزوم دور» است. این مطلب از تحلیلی که شیخ به اختصار بدان اشاره کرده استفاده می‌شود. بخشهایی از عبارات شیخ چنین است:

«انه لا ینبغی الشک فی کون الامر فیها للارشاد من قبیل اوامر الاطباء المقصود منها عدم الوقوع فی المضار، اذ قد ین فیها حکمة طلب التوقف... وبالجملة فمفاد هذه الاخبار بأسرها التحرز عن الهلكة المحتملة فلا بد من احراز احتمال الهلكة من الخارج...» (انصاری، ۲/۴۵۶).

دقت در روایت مذکور نشان می‌دهد که علت حکم شارع به توقف در شبهه، «احتمال وقوع در هلاکت» است. و مطابق استظهار شیخ، منظور از هلاکت عقاب و مجازات اخروی است. پس مفاد اخبار مذکور این است که در برخورد با شبهه توقف و

احتیاط کنید تا دچار مجازات و عذاب اخروی محتمل نشوید.

مطابق میزان و ملاکی که برای امر ارشادی بیان کردیم باید این امر را بر امر ارشادی حمل کرد، زیرا دستور شارع به توقف مربوط به مرحله بعد از تعلق حکم شرعی است، چون عقاب و مجازات اخروی علت حکم قرار گرفته است. به عبارت دیگر: موضوع امر به توقف احتمال گرفتار شدن به مجازات اخروی (احتمال هلاکت) می باشد و موضوع هر حکمی باید قبل از حکم احراز شود و نمی توان با حکمی موضوع آن را احراز کرد، زیرا چنین چیزی مستلزم دور است (هر حکمی بر موضوع خود متوقف است، اگر در این مورد موضوع هم بر حکم متوقف باشد دور صریح لازم می آید):

موضوع \rightarrow حکم یا امر به توقف \rightarrow وقوع در هلاکت

پس از شیخ انصاری، آخوند خراسانی هم به بیانی مشابه امر وارد در این گروه از اخبار را بر امر ارشادی حمل کرده است (خراسانی، ۱۸۴/۲). و این رویه مورد متابعت اکثر دانشمندان پس از ایشان قرار گرفته است (نائینی، ۷۳/۳؛ عراقی، ۲۴۳/۳).

در پایان این بخش به عنوان جمع بندی نهایی در تعریف امر ارشادی می گوئیم: اگر امر شرعی در مورد حکم عقل وارد شود و حمل آن بر مولویت مستلزم محال (لغویت، دور، تسلسل) باشد آن امر ارشادی است و موافقت و مخالفت آن هم ثواب و عقاب نخواهد داشت. مطابق این تعریف اوامر طیب از نوع امر ارشادی (با اصطلاح مذکور) نیست و فقط برای تقریب به ذهن بکار می رود. وجه تشابه امر ارشادی و امر طیب آن است که در هیچ کدام ثواب و عقاب نیست، بلکه مصلحت و مفسده خود فعل مرشدالیه، غایت امر است.

آیا ممکن است ارشادیت و مولویت در یک امر جمع شود؟

بعضی گفته اند که احتمال دارد امری هم مولوی باشد و هم ارشادی، مثل آنکه مولی به عبد بیمارش بگوید: «فلان دارو را مصرف کن». در این مثال مصرف دارو هم بهبودی را در پی خواهد داشت (جهت ارشادی بودن امر) و هم موجب اطاعت فرمان مولی و استحقاق ثواب (جهت مولوی بودن امر) خواهد بود، همچنانکه نتیجه نافرمانی امر مذکور، هم ادامه بیماری و هم مجازات می باشد (شیرازی، ۴۹۲/۱).

بنظر می‌رسد که با توجه به تعریف و ملاک مولوی بودن و ارشادی بودن، اجتماع این دو عنوان در یک امر امکان‌پذیر نباشد، زیرا امر ارشادی و مولوی دو ملاک متباین و بلکه متقابل دارند. از این گذشته، اشکالی که به این بیان وارد است این است که گمان شده او امری که پزشک در مقام درمان صادر می‌کند از نوع امر ارشادی است، در حالی که چنین نیست زیرا اولین شرط امر ارشادی آن است که در موردی صادر شود که حکم عقلی در آن زمینه وجود دارد (علاوه بر شرایط دیگر) و این شرط در اوامر طیب منتفی است. وجه اشتراک و شباهت امر ارشادی و امر طیب صرفاً فقدان ثواب و عقاب و اخبار از مصلحتی است که در مراعات دستور پزشک وجود دارد. علاوه بر این، بر فرض که امر پزشک امر ارشادی باشد در مورد خاص مذکور (که مولی دستور مصرف دارویی را می‌دهد) می‌توان مدعی شد که دستور فقط امر مولوی است.

آیا صدور امر ارشادی محض از خداوند ممکن است؟

بعضی معتقدند که دستورات شارع هیچ‌کدام نمی‌تواند ارشاد محض بوده و اطاعت و معصیت آن فاقد هر نوع ثواب و عقاب باشد. استدلال بر این مدعی چنین است: امر ارشادی عبارت است از انشاء طلب اما نه به منظور اظهار خواستن (اراده) و ناخوشایندی (کراهت) نسبت به فعل مأمور به که در نفس آمر وجود دارد، بلکه صرفاً برای بیان خصوصیات و آثار افعال و آگاه ساختن مخاطب نسبت به سودها و زیان‌هایی که بر فعل مترتب می‌شود، بدون آنکه اراده و کراهت یا حب و بغضی در نفس آمر نسبت به آن وجود داشته باشد، آنطور که در دستورات پزشک وجود دارد. زیرا بین پزشک و بیمار علاقه خاصی وجود ندارد تا به سبب آن اراده‌ای بر مبنای مصلحت موجود در فعل یا کراهتی بر مبنای مفسده موجود در آن بوجود آید. بهمین دلیل اگر بیمار از دستور پزشک پیروی کند این امر موجب تقرب وی به پزشک نمی‌شود، همچنانکه نافرمانی او مایه دوری بیمار از پزشک نمی‌شود. بلکه نتیجه اطاعت یا معصیت فرمان پزشک چیزی جز رسیدن سود یا زیان به خود بیمار نیست. و این تحلیل از امر ارشادی امری است که در خصوص خداوند و اوامر وی امکان‌پذیر نیست، چه شارع نسبت به بندگان خود بیشترین علاقه را دارد و ممکن نیست که صرفاً برای بیان نتایج و آثار افعال دستوراتی

بدهد، بدون آنکه بر اساس آن ویژگی‌ها اراده یا کراهت، حب یا بغضی در نظر شارع وجود داشته باشد. لازمه این بیان انکار هر گونه امر ارشادی در محیط دستورات شرعی است با توجه به توضیحاتی که داده شد و با توجه به تعریف امر ارشادی ایراد این سخن آشکار می‌شود. تکرار این نکته هم خالی از فایده نیست که دستورات پزشک در مقام درمان با امر ارشادی به اصطلاح رائج آن (که در مقابل امر مولوی است) تفاوت دارد و نباید امر طیبیت را امر ارشادی از آن نوع دانست.

۵. در چه مباحثی از علم اصول به اصطلاح «امر ارشادی» اشاره می‌شود؟

همچنانکه گفته شد، اصطلاح امر ارشادی و مولوی در اصول اهل تسنن هیچ سابقه‌ای نداشته و اکنون نیز این تأسیس اصولی در میان عامه ناشناخته است. در حوزه اصول شیعی هم سابقه بحث از امر ارشادی و مولوی چندان زیاد نیست و ظاهراً برای نخستین بار شیخ انصاری (ره) آن را مطرح نموده است. گرچه پس از شیخ هم توجه در خور به این موضوع نشده است ولی بطور مشخص در چهار مبحث از مباحث علم اصول به اصطلاح امر ارشادی اشاره می‌شود:

۱. اصل برائت

چنانکه گذشت پیدایش این اصطلاح مربوط به همین مبحث است و شیخ انصاری در برابر اخباریون که برای اثبات وجوب احتیاط در شبهه حکمیة تحریمیه به اخباری تمسک می‌کنند، پاسخ می‌دهد که امر در این روایات به قرینه داخلیه برای ارشاد است و

۱. «ان الامر الارشادی عبارة عن انشاء الطلب لابداعی الارادة او الكراهة القلبية الثابتة فی النفس بل لمحض بیان الخواص والآثار و التنبيه على المنافع و المضار المرتبة على الفعل من دون ان يكون على طبقها ارادة او كراهة و حب او بغض فی نفس الأمر، كما فی اوامر الطیب و نواهیة حیث لاعلاقة بینة و بین المريض کی يحدث بسببها ارادة على طبق المصلحة او كراهة على طبق المفسدة. فان امتثلها المريض فلا یقرّبہ الیه و ان عصا هما فلا یبعده عنه سوى ما یصیب المريض بنفسه من المنافع والمضار و الخواص و الآثار. و هذا المعنى غیر ممکن فی حق الشارع الذی له اشدّ علاقة مع العباد بأن ینشئ الطلب بداعی الخواص والآثار من دون ان یکون على طبقها ارادة او كراهة و حب او بغض.» (فیروز آبادی، ۸۴/۴)

امر ارشادی دلالتی بر وجوب ندارد. بنا بر این وجوب احتیاط از اخبار مذکور استفاده نمی‌شود. در این مورد در مباحث قبلی بیشتر مطالعه نمودیم.

۲. دلالت امر برفور تراخی

در مباحث اوامر این اختلاف از گذشته وجود داشته که آیا صیغه امر (یا هر چه مفید مضمون آن است) دلالت بر فور هم دارد یا با فاصله هم می‌شود به اتیان مأمور به اقدام کرد. قائلین به وجوب فور معتقدند که حتی اگر قرینه داخلی (یعنی ماده و صیغه امر) بر این مدعی دلالت نکند، از دلایل دیگری می‌توان وجوب فور را استفاده کرد. از جمله این دلایل، آیه شریفه «سارعوا الی مغفرة من ربکم» و نیز آیه «واستبقوا الخیرات» می‌باشد. توضیح اینکه: اتیان مأمور به مصداق «خیر» و موجب جلب «مغفرت الهی» است و از خصوصیت ماده امر در این دو آیه (سرعت و سبقت) وجوب فور استفاده می‌شود. به این استدلال جوابهای متعددی داده شده است. از جمله اینکه: مستحبات هم خیر و مایه مغفرت‌اند

ولی وجوب فوریت در آنها بی معناست، پس دلالت این دو آیه برفور مستلزم تخصیص اکثر است.

یکی از جوابهایی که آخوند خراسانی (ره) با عنایت به تقسیم امر به ارشادی و مولوی به این استدلال داده است و پس از وی مورد توجه و متابعت دانشمندان دیگر هم واقع شده این است که: امر در این دو آیه ارشادی است و ما را به حکم و عقل راهنمایی می‌کند، چرا که ماده امر (سبقت به خیرات، سرعت و رزیدن به موجبات مغفرت الهی) مورد حکم عقل است. یعنی اگر هم این آیات نباشد عقل استقلالاً حکم می‌کند که سرعت و سبقت به کار خیر حسن است. و به طور کلی امر شرعی وارد در مورد حکم عقلی مستقل، امر ارشادی است (خراسانی، ۱/۱۲۳؛ عراقی، ۱/۲۱۹؛ خوبی، ۲/۲۱۵). البته اشکال این جواب با دقت در مباحث پیشین روشن می‌شود. زیرا گفته شد که برای ارشادی بودن امر کافی نیست که در مورد حکم عقلی مستقل وارد شود و هر امر وارد در مورد حکم عقلی، ارشادی نیست. باید بعث مولوی مستلزم محال و محذور (مثل لغویت، دور و تسلسل) باشد تا امر ارشادی مصداق پیدا کند. بنا بر این وضعیت امر

به سرعت و سبقت نظر امر به ادای امانت و عدل (ان الله یأمر بالعدل واعدلوا) است که با وجود حکم عقلی سابق بر حکم شرعی از نوع امر مولوی می‌باشند (وحید خراسانی، «درس خارج اصول»).

۳. حسن و قبح عقلی و ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع

پیشتر این مسأله مورد اشاره قرار گرفت که اگر در موردی عقل حکم مستقل داشت، یعنی تمام ملاک حُسن را در فعلی احراز کرد، براساس قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع (صرف نظر از حد این قاعده) در آن مورد حکم مولوی شرعی هم ثابت است. بنا بر این اگر در همان زمینه از شارع دستوری برسد باید برای جلوگیری از لغویت آن را بر ارشاد حمل کرد. و همانطور که گفته شد برای ارشادی بودن امر، صرف ورود در مورد حکم عقل کافی نیست و باید حمل امر بر مولویت مستلزم محال عقلی‌ای چون دور یا تسلسل باشد.

مرحوم مظفر، پس از طرح مسأله ملازمه بین حکم عقل و شرع، در این مورد می‌نویسد:

«انه لو ورد من الشارع امر فی مورد حکم العقل کقوله تعالی «اطیعوا الله واطیعوا الرسول» فهذا الامر من الشارع هل هو امر مولوی منه بما هو مولی اوانه امر ارشادی ای انه امر لاجل الارشاد الی ما حکم به العقل، ای انه امر منه بما هو عاقل وبعبارة اخرى ان النزاع هنا فی ان مثل هذا الامر من الشارع هل هو امر تأسیسی و هذا معنی انه مولوی اوانه امر تأکیدی و هو معنی انه ارشادی؟ لقد وقع الخلاف فی ذلك، والحق انه للارشاد حیث یفرض ان حکم العقل هذا کاف لدعوة المکلف الی الفصل الحسن واندفاع ارادته للقیام به، فلاحاجة الی جعل الداعی من قبل المولی ثانیاً بل یكون عبثاً و لغواً بل هو مستحیل لانه یكون من باب تحصیل الحاصل. و علیه فکل ما یرد فی لسان الشارع من الاوامر فی موارد المستقلات العقلية لابدان یكون تأکیداً لحکم العقل لاتأسیساً» (مظفر، ۲ - ۱/۲۳۷).

وی سپس با توجه به اشکالی که بدان اشاره کردیم از آنچه گفته استندراک کرده می‌گوید:

«نعم... فاذا ورد امر من المولى فى مورد حكم العقل المستقل فلا مانع من حمله على الامر المولى الا اذا استلزم منه محال التسلسل كالامر بالطاعة و الامر بالمعرفة، بل مثل هذه الموارد لا معنى لأن يكون الامر فيها مولوياً لأنه لا يترتب على موافقته و مخالفته غير ما يترتب على متعلق المأمور به نظير الامر بالاحتياط فى اطراف العلم الاجمالي» (همو، ۲۳۸).

۴. مقدمه واجب (وجوب غيرى)

آنان که منکر وجوب شرعى مقدمه هستند استدلال می کنند که بین ذی المقدمه و مقدمه ملازمه عقلی وجود دارد؛ یعنی عقل حکم به وجوب مقدمه می کند. بنا بر این حکم شرعى مولوی به وجوب مقدمه لغو است. زیرا چنانچه مکلف داعی انجام ذی المقدمه را داشته باشد همان داعی برای انبعاث نسبت به مقدمه هم کافی است بنا بر این وجود امر و بعث مولوی لغو است زیرا هدف از بعث مولوی ایجاد انگیزه در مکلف برای انجام عمل است و وقتی این انگیزه موجود باشد امر مولوی لغو و بلکه تحصیل حاصل است. مرحوم مظفر می گوید:

«ان الامر بذی المقدمه لولم یکن کافیا فی دعوة المكلف الى الاتيان بالمقدمه فای امر بالمقدمه لا ینفع و لا یکنفی للدعوة الیها بما هی مقدمه. و مع کفایة الامر بذی المقدمه لتحریکه الى المقدمه و للدعوة الیها فایة حاجة تبقى الى الامر بها من قبل المولى بل یكون عبثاً و لغواً بل یمتنع لانه تحصیل للحاصل.» (همو، ۲۹۳).

آنگاه بعنوان نتیجه این مقدمات می گوید:

«و علیه فالوامر الواردة فى بعض المقدمات يجب حملها على الارشاد و بیان شرطية متعلقها للواجب و توقفه علیها کسائر الاوامر الارشادية فى موارد حکم العقل» (همانجا). وی به عنوان نتیجه نهایی در بحث مقدمه واجب نتیجه می گیرد که وجوب مولوی منحصر به واجب نفسی است و چیزی به نام وجوب غیرى وجود ندارد.

البته در اینجا قصد مناقشه در این سخنان نیست و غرض از نقل آن صرفاً بیان این نکته بود که از نهاد اصولی امرارشادی در بحث مقدمه واجب چگونه استفاده شده است. و گرنه بعضی از دانشمندان نظیر صاحب کفایه آخوند خراسانی ظاهراً اوامر غیرى

را از نوع امر مولوی می‌دانند (خراسانی، ۲۰۰/۱).

لازم به ذکر است کسانی هم که به ظاهر از سر مماشات و تسالم، اصطلاح وجوب غیری را پذیرفته‌اند برای آن امتیازات خاصی ذکر کرده‌اند که در واقع به انکار وجوب مولوی منتهی شده آن را به امر ارشادی نزدیک می‌کند. مثلاً مرحوم شهید صدر تحت عنوان «خصائص وجوب غیری» چهار ویژگی برای آن ذکر نموده که به اختصار عبارت است از: ۱. انه ليس صالحاً للتحریک المولوی بصورة مستقلة...؛ ۲. امثاله لا يستتبع ثواباً بما هو امثال له...؛ ۳. مخالفته (بترك المقدمة) لیست موضوعاً مستقلاً لاستحقاق العقاب...؛ ۴. الواجبات الغیریة توصلیة فطی المسافته الی المیقات کیفما وقع و بایّ داع اتفق یحقق الواجب الغیری... (صدر، ۲۲۵/۲؛ نیز نک: مظفر ۲ - ۲۶۷/۱).

ملاحظه می‌شود که این ویژگیها اجمالاً همان خصوصیات اوامر ارشادی است.

۶. کاربرد امر ارشادی برای بیان احکام وضعی

همانطور که گفته شد به اعتقاد برخی از اصولیون، امر در مورد مقدمات واجب، اعم از شرط و سبب و عدم مانع و جزء ارشادی است نه مولوی. بنا بر این امر به وضو (بعنوان مثال) امر ارشادی است و مفید شرطیت طهارت در نماز است. همچنین است امر به قرائت سوره در نماز که از آن جزئیت سوره برای نماز استفاده می‌شود. همچنین امر به برگزاری نماز در محل مباح ارشادی است که مانعیت مکان غضبی نسبت به نماز از آن استفاده می‌شود. البته در بیان مانعیت اغلب به جای امر فعل نهی بکار می‌رود، مثل لا تصلّ فیما لا یؤکل لحمه، لا تصلّ فی الثوب المغصوب او فی المكان الغصبی، که این نهی ارشادی است (یا ارشاد به حکم وضعی فساد و یا ارشاد به مانعیت غضب نسبت به نماز).

استدلال ارشادی بودن امر به مقدمات همان است که در بخش قبلی بدان اشاره کردیم.

در غیر موارد فوق هم گاهی از امر ارشادی برای بیان احکام وضعی استفاده می‌شود. مثلاً در جمله «استقبل القبلة بذیحتک»، «شرطیت» استقبال برای تذکیر بیان شده است. یا در جمله «اغسل ثوبک من البول» امر برای ارشاد به چند حکم وضعی بکار رفته است:

نجاست بول، سببیت نجاست بول برای نجاست لباس، مطهریت آب برای لباس نجس (صدر، ۷۵/۲).

باید اضافه کرد که در مواردی که امر برای ارشاد به حکم وضعی به کار می‌رود مؤلفه اصلی امر ارشادی - که تاکنون از آن سخن می‌گفتیم و آن عبارت از ارشاد به حکم عقل بود - وجود ندارد، زیرا در مثالهای فوق عقل حکم به جزئیت سوره در نماز یا شرطیت استقبال برای تزکیه یا مانعیت غضب در نماز و ... ندارد تا امر شارع ارشاد به آن حکم عقلی قرار گیرد. شباهت امر ارشادی در این موارد با آنچه تاکنون از آن سخن گفتیم از باب اشتراک لفظی است.

۷. آیا نهی هم به ارشادی و مولوی تقسیم می‌شود؟

گاه شنیده می‌شود که نهی در همه موارد ارشادی است، زیرا از وجود ضرر و مفسده‌ای در فعل منهی عنه خیر می‌دهد. این سخن ناشی از سوء برداشت از مفهوم ارشادیت بوده و بطلان آن با توجه به توضیحاتی که در این نوشتار مطرح شد. معلوم می‌شود. اگر کاشفیت نهی از مفسده موجب ارشادی بودن آن باشد تمام اوامر هم باید ارشادی باشد، زیرا بر پایه مسلک عدلیه دستورات الهی (اعم از اوامر و نواهی) تابع ملاکات و مصالح و مفاصد واقعی می‌باشند. بنا بر این هر امری حاکی از مصلحتی است که در فعل مأمور به وجود دارد و با منطق مذکور باید ارشادی باشد.

حل اشکال هم در باب نواهی و هم در مورد اوامر (که قبلاً هم بدان اشاره کردیم) این است که: امر مولوی بعث و طلب حقیقی است و منشأ آن مصلحتی است که در متعلق امر نهفته است و جنبه انشائی دارد.

مثلاً امر به اقامه صلوة بخاطر مصلحتی است که در نماز نهفته است ولی امر ارشادی طلب صوری‌ای است که در واقع اخبار و ارشاد به حکم عقل است. مثلاً امر به اطاعت از خداوند، اولاً ارشاد به حکم عقلی و جوب اطاعت است و ثانیاً واقعیتی غیر از امتثال اوامر نماز و روزه و ... ندارد. و بهمین دلیل هم هست که موافقت و مخالفت با آن، غیر از ثواب و عقابی که در فعل مرشد الیه (نماز و روزه و ...) هست، ثواب و عقاب مستقل ندارد. پس صرف اینکه هر امری حاکی از وجود مصلحتی در متعلق خویش است سبب

نمی‌شود که تمام اوامر ارشادی باشد. باید مرز امر ارشادی و مولوی را باز شناخته تمام قیود لازم در امر ارشادی را لحاظ نمود.

در مورد نهی هم وضعیت عیناً همینطور است. پس نهی به مولوی و ارشادی تقسیم می‌شود:

نهی مولوی به انگیزه طلب و زجر حقیقی صادر می‌شود و منشأ آن مفسده‌ای است که در متعلق نهی وجود دارد و جنبه انشائی دارد. مثلاً نهی از زنا یا شرب خمر به خاطر مفسده‌ای است که در این افعال نهفته است. ارتکاب فعل منهی عنه به نهی مولوی موجب عقاب است.

نهی ارشادی در ظاهر به صورت نهی است و گرنه جنبه اخباری داشته و ارشاد به حکم عقل است. مثلاً نهی از معصیت خداوند نهی ارشادی است زیرا اولاً عقل به طور مستقل حکم به حرمت معصیت می‌کند و نهی وارد در مورد حکم عقلی اگر قابل حمل بر مولویت نباشد^۱ (بخاطر محذوری عقلی چون لزوم تسلسل که در این مثال وجود دارد) باید بر ارشادیت حمل شود. مخالفت این نهی (به ارتکاب مناهی) عقابی جداگانه ندارد.

۸. امر ارشادی و مولوی از دیدگاهی دیگر

به عقیده برخی از استادان «حوزه اوامر مولوی بیشتر عبادات است که عقل از درک مصالح آنها قاصر است و بلکه می‌توان گفت مورد امر مولوی منحصر به عبادات است. در مورد معاملات اوامر از نوع ارشادی است. مثلاً امر وفا به عهد و عقد (اوفوا بالعقود) به نظر ما مفید لزوم عقد نیست، بلکه ارجاع به عرف است، یعنی به عقدها ملتزم و پای‌بند باشید، اگر نزد عقلاء عقدی لازم است در حد لزوم و اگر جایز است در همان حد پای‌بند باشید، عدم توجه کافی به بحث امر ارشادی و مولوی موجب شده که برخی از فقها در مسائل معاملات دچار اشتباهاتی بشوند. فایده اینکه فقیه بفهمد اوامر معاملات ارشادی است این است که سراغ عرف عقلا برود (فیض، «درس دوره دکتری»)، به نظر

۱. البته اگر حمل نهی وارد در مورد حکم عقل بر مولویت مجذور عقلی نداشته باشد، آن نهی مولوی است مثل نهی از ظلم و بغی.

می‌رسد که حصر امر مولوی در عبادات و امر ارشادی در معاملات مستلزم تعریف جدیدی از امر ارشادی و مولوی باشد. امر ارشادی بامؤلفه‌هایی که در تعریف آن وجود دارد (که از همه مهم‌تر ورود آن در مورد «حکم عقل» است و نه «حکم عقلاء» یا «سیره عقلاء» یا «بناء عقلاء») محدود به مواردی خاص است و آن طور که ملاحظه گردید اختصاص به حوزه معاملات نداشته و در عبادات نیز بکار رفته است.

بعقیده این جانب برای تأمین نظر این محقق استفاده از تأسیس اصولی دیگر که بیشتر هم مورد توجه فقها قرار گرفته سودمند است و آن مبحث «احکام تأسیسی و احکام امضایی» است. احکام تأسیسی بیشتر (و نه همیشه) به عبادات مربوط می‌شود، همچنانکه احکام امضایی اغلب (و نه در همه موارد) در زمینه معاملات وارد شده است. در مورد احکام امضایی، شارع آنچه را که عقلای بشر برای رفع حوائج زندگی خود ضروری تشخیص داده‌اند تأیید می‌نماید. عدم ردع شارع از بناهای صحیح عقلانی در واقع امضا و تنفیذ آنهاست.

بنا بر این حتی در سیره‌های عقلایی متأخر از زمان معصوم (ع) مادام که مخالف بین شرع نباشد و ردع قبلی از طرف شارع نرسیده باشد می‌توان به امضای شارع پی برد و این نکته می‌تواند کلید حل مشکلات زیادی در مسائل فقهی مستحدثت قرار گیرد، ولی بدیهی است که جایگاه چنین بحثی مسأله «احکام تأسیسی و امضایی» و نیز «حجیت سیره عقلاء» خواهد بود.

منابع

آمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الأحکام، ۴ جلد، ۲ مجلد، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

اعتمادی، مصطفی، شرح رسائل شیخ انصاری، ۶ جلد، ۳ مجلد، مطبعة العلمية، قم، بی تا.
انصاری، شیخ مرتضی، فوائد الاصول، (معروف به رسائل)، ۲ جلد، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

همو، مطارح الانظار، تقریرات مباحث الفاظ به قلم میرزا ابوالقاسم کلانتر، رحلی، چاپ سنگی، مطبعة المرتضویه، ۱۳۱۴ش.

جمال‌الدین حسن، ابو منصور (فرزند شهید ثانی)، معالم‌الدین و ملاذ المجتهدین، منشورات الرضی، قم، چاپ سنگی، بی‌تا.

حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر، معارج‌الاصول، مؤسسه آل‌البیت، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

حکیم، محمد تقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، مؤسسه آل‌البیت، قم، چاپ دوم، ۱۹۷۹م. خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم، کفایة الاصول، ۲ جلد، به خط طاهر خوشنویس، انتشارات علمیة اسلامیة، بی‌تا.

خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقہ، تقریرات درس خارج به قلم محمد اسحاق فیاض، ۵ جلد، دارالهادی، قم، ۱۴۱۰ق.

سرخسی، ابوبکر محمد، اصول السرخسی، ۲ جلد، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.

شیروازی، محمد، الوصول الی کفایة الاصول، ۵ جلد، دارالایمان، قم، ۱۴۰۶ق.

صدر، محمد باقر، علم الاصول (حلقات)، ۴ جلد، ۲ مجلد، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

عراقی، آقا ضیاء‌الدین، نهایة الافکار، تقریرات درس خارج به قلم محمد تقی بروجردی، ۴ جلد، ۲ مجلد، مؤسسه‌المنشر الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.

علم‌الهدی، سید مرتضی، الذریعة الی اصول الشریعة، ۲ جلد، تحقیق دکتر ابوالقاسم گرجی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.

غزالی، ابوحامد، المستصفی، ۲ جلد، دارالفکر، لبنان، بی‌تا.

فیروز آبادی، سید مرتضی، عناية الاصول (شرح کفایة)، ۶ جلد، انتشارات فیروزآبادی، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۰ق.

فیض، علیرضا، مبادئ فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.

همو، دروس دوره دکتری، تقریرات به قلم نگارنده، سال ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶.

قمی، ابوالقاسم، قوانین الاصول، ۲ جلد رحلی، به خط عبدالرحیم، مکتبة العلمیة الاسلامیة، تهران، بی‌تا.

کرکی، عبدالعالی، طریق استنباط الاحکام، تحقیق دکتر عبدالهادی الفضلی، مکتبة الاسلامیة الکبری، چاپ دوم، ۱۳۹۶ق.

مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول، انتشارات یاسر، قم، چا دوم، ۱۳۴۸ش.
مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ۴ جلد، ۲ مجلد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، چاپ
دوم، ۱۳۸۶ش.

نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، تقریرات درس خارج به قلم محمد علی کاظمی، ۴
جلد، ۳ مجلد، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
وحید خراسانی، حسین، درس خارج اصول، تقریرات به قلم نگارنده.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی